



تقریر درس خارج اصول فقه آیت الله اراکی دامت برکاته

مقرر	حجت الاسلام محمد علی زحمت کش	جلسه	۲۴	تاریخ	۱۴۰۱/۰۸/۱۶
عنوان ۱	حجیت ظن				
عنوان ۲	ظنون خاصه				
عنوان ۳	سیره و اخواتها				
عنوان ۴	بررسی حجیت سیره عقلاء				

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى أَعْدَائِهِمْ إِلَى قِيَامِ يَوْمِ الدِّينِ»

گفتیم برای بحث درباره حجیت سیره عقلاء، باید به مقدماتی اشاره شود. در مقدمه اول به چند مطلب پرداختیم؛ مطلب اول این بود که مقام تشریع، مخصوص ذات باری تعالی است و کسی جز ذات باری تعالی حق تشریع، قانون گذاری، امر و نهی و ایجاب و تحریم ندارد. مطلب دوم اینکه تشریع الهی کامل است و شامل تمام نیازهای بشر می شود. مطلب سوم اینکه این کمال تشریع، مخصوص به شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و شریعت اسلام نیست؛ بلکه در هر زمانی خدای متعال تشریع کامل مناسب آن زمان را برای بشر انجام داده و در اختیار بشر گذاشته است. این سه مطلبی است که در مقدمه اول تشریح می شود. مطلب اول - اینکه مقام تشریع، تنها مخصوص خداست - هم ادله عقلی دارد و هم ادله نقلی. ادله عقلی آن فراوان است و ما به طور خلاصه و گذرا به سه دلیل عقلی اشاره می کنیم.

به دلیل اول اشاره کردیم مبنی بر اینکه تشریع، به معنای تقنین قانون الزامی است و تقنین قانون الزامی، متوقف بر مولویت است؛ کسی که مولاست می تواند الزام کند؛ زیرا الزام یعنی قانونی که استحقاق عقاب بر تخلف از آن وجود دارد. معنای الزام این است که عقاب بر تخلف وجود دارد. کسی [غیر خداوند متعال] حق عقاب ندارد. کیفر، مخصوص مولاست و هیچ بشر و موجودی بر انسان مولویت ندارد مگر ذات باری تعالی. این دلیل عقلی اول است که مشروح آن را باید در کتاب فقه نظام سیاسی مطالعه نمایید.

دلیل دوم اینکه تشریع، از شئون حاکمیت است و حاکمیت متوقف بر علو اراده است؛ یعنی اراده حاکم باید برتر از اراده محکوم باشد تا بتواند برای او حکم صادر کند؛ زیرا معنای صدور حکم، تابع کردن محکوم به اراده حاکم است. هیچ بشر و مخلوقی بر مخلوق دیگر من حیث هو، برتری ندارد و علو اراده ای وجود ندارد؛ بلکه علو اراده مخصوص ذات باری تعالی است. نمازی که روزانه می خوانیم، از ابتدا تا انتها به شکلی تأکید بر حاکمیت خدا و مولویت او و تأکید بر این است که تنها خدا حاکم است. از «الله اکبر» تکبیر و سوره حمد و «سبحان ربی الاعلی و بحمده» و «سبحان ربی العظیم و بحمده» و ... تا انتها نماز، به شکلی تمرین تسلیم به حاکمیت خدا و اعلان پذیرش حاکمیت خدای متعال است. خلاصه اینکه حاکمیت، برتری اراده حاکم بر اراده محکوم را لازم دارد. قانون نیز چنین است و نیاز به علو اراده دارد و چنین علوی برای کسی ثابت

نیست مگر برای ذات اقدس حق متعال؛ البته خدای متعال اگر به رسول یا معصوم یا نائب آن حق داد که به دیگری دستور بدهد، این دستور خداست و ما به عنوان اطاعت از دستور خدا و حاکمیت خدا، موظف به اطاعت از آنها هستیم؛ نه به عنوان اینکه آنها فی انفسهم حق حاکمیت و امر و نهی دارند.

دلیل سوم عقلی این است که تقنین، به معنای الزام است. الزام بر انجام یا ترک فعلی، متوقف بر علم و احاطه به تمام مصالح و مفاسد حاضر و آینده و تمام لوازم و آنچه بر فعل مترتب می شود است. چنین احاطه علمی، مخصوص خدای متعال است و هیچ بشر و موجودی احاطه علمی ندارد تا بگوید باید چنین فعلی را انجام دهی چون مصلحتی بر این فعل بار می شود. بر فرض اینکه مصلحتی بر آن فعل بار شود، ممکن است مصالح یا مفاسد متزاحمه ای وجود داشته باشد [که هیچ موجودی غیر خداوند احاطه به جمیع مصالح و مفاسد ندارد]. بنابراین احاطه به کل مفاسد و مصالح، نیاز کسی است که می خواهد الزام و امر و نهی کند و کسی غیر از خدا علم محیط ندارد.

خلاصه اینکه تشریع توقف بر مولویت، علو اراده و علم محیط دارد و هر سه مخصوص خدای متعال است. ادله عقلی بر این مطلب فراوان است که ما این سه را به عنوان نمونه به طور خلاصه بیان کردیم. در ادله نقلی می توان گفت تمام قرآن از ابتدا تا انتها تأکید بر حاکمیت و حصر حاکمیت خدای متعال است؛ اما آیات فراوانی با صراحت این مطلب را بیان کرده اند؛ من جمله:

﴿الْأَلَهُ الْخَلْقِ وَالْأَمْرِ﴾؛^۱

آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان)، از آن او (و به فرمان او) ست.

در این آیه با توجه به تقدم جار و مجرور، حق امر در خدای متعال منحصر شده است. نیز مانند:

﴿مَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِ أَحَدٌ﴾؛^۲

آنها هیچ ولی و سرپرستی جز او ندارند! و او هیچ کس را در حکم خود شرکت نمی دهد.

﴿إِنَّ الْحُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ أَمَرَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ﴾؛^۳

حکم تنها از آن خداست؛ فرمان داده که غیر از او را نپرستید.

﴿أَمْرُ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ﴾؛^۴

آیا معبودانی دارند که بی اذن خداوند آیینی برای آنها ساخته اند؟!

﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاءً أَعْيَرَاللَّهُ تَتَّقُونَ﴾؛^۵

۱. سوره اعراف: ۵۴.

۲. سوره کهف: ۲۶.

۳. سوره یوسف: ۴۰.

۴. سوره شوری: ۲۱.

۵. سوره نحل: ۵۲.

آنچه در آسمان ها و زمین است، از آن اوست؛ و دین خالص (نیز) همواره از آن او می باشد؛ آیا از غیر او می ترسید؟!

در اینجا خوب است فرمایش استاد علامه طباطبایی را در ذیل این آیه نقل کنیم که می فرماید:

«ویكون الدين هاهنا الطاعة، ومعنى الواصب الدائم أي حق الإنسان أن يطيعه دائماً في جميع أحواله... ويقال: وصب وصوباً دام، و وصب الدين وجب، ومفاضة واصبة بعيدة لا غاية لها. والآية وما بعدها تحتج على وحدانيته تعالى في الألوهية بمعنى المعبودية بالحق وأن الدين له وحده ليس لأحد أن يشرع من ذلك شيئاً ولأن يطاع فيما شرع»^۱؛

"دین" در این آیه به معنای طاعت، و "واصب" به معنای دائم است، یعنی حق انسان است که خدا را دائماً و در همه احوال اطاعت کند... و گفته می شود "و صب و صوباً" یعنی دائم شد دائم شدن، و "و صب الدين" یعنی دین، واجب و لازم شد، و "مفاضة واصبة" یعنی بیابانی دور، به حدی که آخر ندارد. آیه شریفه و آیه بعد از آن بر وحدانیت خدا در الوهیت به معنی معبودیت به حق احتجاج می کند و می فرماید که: دین تنها و تنها برای او است و احدی حق تشریع شریعت ندارد، و نیز حق ندارد که مردم اطاعتش کنند.

دین، به معنای طاعت است و همچنین عبادت نیز به معنای طاعت است. «دان له» یعنی «اطاعه». عبارت «الدين وَاَصْباً» به این معناست که دین محض، بدون قید و مطلق، از آن خدای متعال است.

در آیات کریمه قرآن این از بدیهیات قرآن کریم است که حق حکومت، حق امر، حق فرمان، حق دستور، حق تقنین و حق الزام مخصوص خدای متعال است و هیچ کس شریک او نیست. این از مطلب اول. مطلب دوم این است که تشریعات الهی شامل و جامع برای تمام نیازات بشر است. هیچ موردی وجود ندارد که بشر در آن نیاز به تشریع داشته باشد مگر اینکه خدای متعال در آن مورد تشریع انجام داده باشد و دارای قانون باشد. این از مسلمات دین اسلام و بلکه تمام شرایع است. مطلب سوم این بود که در تمام ازمنه چنین بوده است که خداوند تمام آنچه مورد نیاز بشر است را تشریع کرده و به بشر ابلاغ کرده است.

آیات و روایات فراوانی بر این دو مطلب دلالت دارد؛ از جمله آیات سورۀ مائده از آیه ۴۴ تا ۵۰ از آنجا که می فرماید:

﴿إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَالرَّيَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوُا اللَّهَ وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَالْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارٌ لَهُ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * وَقَفَّيْنَا عَلَى آثَارِهِم بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَآتَيْنَاهُ الْإِنْجِيلَ فِيهِ هُدًى وَنُورٌ وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِينَ * وَلِيَحْكُمَ أَهْلُ الْإِنْجِيلِ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِ وَمَنْ لَمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۲؛

ما تورات را نازل کردیم در حالی که در آن، هدایت و نور بود؛ و پیامبران، که در برابر فرمان خدا تسلیم بودند، با آن برای یهود حکم می کردند؛ و (همچنین) علما و دانشمندان به این کتاب که به آنها سپرده شده و بر آن گواه بودند، داوری می نمودند. بنابراین، (به خاطر داوری بر طبق آیات الهی)، از مردم نهراسید! و از من بترسید! و

۱. الميزان في تفسير القرآن، ج ۱۲، ص: ۲۷۰.

۲. سورۀ مائده: ۴۴ - ۴۷.

آیات مرا به بهای ناچیزی نفروشید! و آنها که به احکامی که خدا نازل کرده حکم نمی کنند، کافرند. * و بر آنها [= بنی اسرائیل] در آن [= تورات]، مقرر داشتیم که جان در مقابل جان، و چشم در مقابل چشم، و بینی در برابر بینی، و گوش در مقابل گوش، و دندان در برابر دندان می باشد؛ و هر زخمی، قصاص دارد؛ و اگر کسی آن را ببخشد (و از قصاص، صرف نظر کند)، کفار (گناهان) او محسوب می شود؛ و هر کس به احکامی که خدا نازل کرده حکم نکند، ستمگر است. * و به دنبال آنها [= پیامبران پیشین]، عیسی بن مریم را فرستادیم درحالی که کتاب تورات را که پیش از او فرستاده شده بود تصدیق داشت؛ و انجیل را به او دادیم که در آن، هدایت و نور بود؛ و (این کتاب آسمانی نیز) تورات را، که قبل از آن بود، تصدیق می کرد؛ و هدایت و موعظه ای برای پرهیزگاران بود. * اهل انجیل [= پیروان مسیح] نیز باید به آنچه خداوند در آن نازل کرده حکم کنند! و کسانی که بر طبق آنچه خدا نازل کرده حکم نمی کنند، فاسقند.

و بعد خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيِّئًا عَلَيْهِ فَاحِكُمُ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ...﴾^۱

و این کتاب [= قرآن] را به حق بر تو نازل کردیم، درحالی که کتب پیشین را تصدیق می کند، و حافظ و نگاهبان آنهاست؛ پس بر طبق احکامی که خدا نازل کرده، در میان آنها حکم کن! از هوی و هوس های آنان پیروی نکن.

تا آنجا که می فرماید:

﴿أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ﴾^۲

آیا آنها حکم جاهلیت را (از تو) می خواهند؟! و چه کسی بهتر از خدا، برای قومی که اهل یقین هستند، حکم می کند؟!

معنای این آیه این است که هر حکمی که حکم خدا نباشد، حکم جاهلی است. هر حکمی که حکم غیر خدا باشد؛ حکم عقلاء، اجماع مردم، اتفاق، اهل خبره و اهل حل و عقد و ...، در منطق قرآن حکم جاهلیت است.

از این آیات استفاده می شود در تمام شرایع این حکم جاری است؛ زیرا این آیات از تورات شروع می شود و بعد انجیل و بعد خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ که یعنی از ابتدا شریعت را در تمام دوره ها برای بشر به صورت کامل فرستادیم و در انتها می فرماید هرچه جز این شریعت خدا باشد، حکم جاهلیت است.

در جای دیگر خداوند درباره خصوص شریعت موسی علیه السلام چنین می فرماید:

﴿وَكُتِبْنَا لَهُ فِي الْأَلْوَابِ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَوْعِظَةً وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^۳

و برای او در الواح اندرزی از هر موضوعی نوشتیم؛ و بیانی از هر چیز کردیم.

۱. همان: ۴۸.

۲. همان: ۵۰.

۳. سوره اعراف: ۱۴۵.

خداوند می‌فرماید ما در تورات هرچه مورد نیاز بشر است را به تفصیل بیان کردیم و موردی نیست که احتیاج به تشریع دیگری باشد. این نسبت به تورات است که تا رسول اکرم صلی الله علیه و آله جاری بوده است و حضرت عیسی علیه السلام نیز همان تورات را به عنوان قانون و شریعت داشت؛ به اضافه تخفیفاتی که خدای متعال به حضرت عیسی علیه السلام وحی فرمود و الا شریعت، همان شریعت موسی علیه السلام در عرصه تقنین بود.

خداوند در قرآن کریم درباره شریعت رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾^۱

و ما این کتاب را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز، و مایه هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

روایات نیز در این معنا فراوان است که همه چیز به وسیله رسول خدا صلی الله علیه و آله تشریع شد و چیزی که نیاز به تشریع داشته باشد وجود ندارد مگر اینکه خدای متعال آن را تشریع کرده باشد و در کتاب و سنت آن را ابلاغ کرده باشد. به جهت اینکه فرصت بیان روایات نیست، تنها اشاره‌ای به چند دسته روایات می‌کنیم که دلالت بر این معنا دارند.

دسته اول روایات متعددی که در کتاب کافی جلد اول صفحه ۵۹ وجود دارد با این مضمون که می‌فرماید: «لیس شیء من الحلال و الحرام إلا و قد جاء فيه کتاب و سنة»^۲.

دسته دوم روایاتی است که با این مضمون آمده که «أتی رسول الله بما یکتفون به إلى يوم القيامة»^۳.

دسته سوم از روایات، روایاتی است که با این مضمون آمده: «حلال محمد حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة لا یكون غیره و لا یجی غیره»^۴.

این روایات با توجه به استفاضه و همچنین تواتر مضمونی، قطعی الصدور است. اگر نگوییم تواتر لفظی وجود دارد، تواتر مضمونی و معنایی وجود دارد بر این مطلب که اولاً شریعت رسول خدا صلی الله علیه و آله شریعت تامی برای تمام نیازهاست و دوماً مربوط به یک زمان نبوده و تا روز قیامت ادامه دارد و سوماً اینکه هیچ چیزی جایگزین این شریعت نخواهد شد؛ «لا یكون غیره و لا یجی غیره».

۱. سورة نحل: ۸۹.

۲. از جمله: «علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى عن يونس عن حسين بن المنذر عن عمر بن قيس عن أبي جعفر عليه السلام قال سمعته يقول إن الله تبارك وتعالى لم يدع شيئاً يحتاج إليه الأمة إلا أنزله في كتابه و بينه لرسوله صلی الله علیه و آله و جعل لكل شيء حناً و جعل عليه دليلاً يدل عليه و جعل على من تعدى ذلك الحد حداً». و نیز «علي بن محمد بن عيسى عن يونس عن حماد عن أبي عبد الله عليه السلام قال سمعته يقول ما من شيء إلا و فيه كتاب أو سنة». همچنین: «عده من أصحابنا عن أحمد بن محمد بن خالد عن إسماعيل بن مهران عن سيف بن عميرة عن أبي المغراء عن سماعة عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: قلت له أكل شيء في كتاب الله و سنة نبيه صلی الله علیه و آله أو تقولون فيه قال بل كل شيء في كتاب الله و سنة نبيه صلی الله علیه و آله».

۳. مانند: «علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبد الرحمن عن سماعة بن مهران عن أبي الحسن موسى عليه السلام قال: ... فقلت أصلحك الله أتى رسول الله صلی الله علیه و آله الناس بما يكتفون به في عهده قال نعم و ما يحتاجون إليه إلى يوم القيامة فقلت فصاع من ذلك شيء فقال لا هو عند أهله» و نیز «عن محمد بن يونس عن أبان عن أبي شيبه قال سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول صل علم ابن شبرمة عند الجامعة إماماً رسول الله صلی الله علیه و آله و خط علي عليه السلام بيده إن الجامعة لم تدع لأحد كلاماً فيها علم الحلال و الحرام...» کافی؛ جلد ۱، ص ۵۷.

۴. مانند: «علي بن إبراهيم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس عن حريز عن زرارة قال سألت أبا عبد الله عليه السلام عن الحلال و الحرام فقال حلال محمد حلال أبداً إلى يوم القيامة و حرامه حرام أبداً إلى يوم القيامة لا يكون غيره و لا يجي غيره و قال قال علي عليه السلام ما أحد ابتدع بدعة إلا ترك بها سنة». کافی؛ ج ۱، ص ۵۸.

سوال یکی از شاگردان: اینکه دین تام است، بر اینکه به تمامه نیز به دست ما رسیده باشد دلالت ندارد! پاسخ استاد: اگر بنا بود که به دست ما نرسد که فایده‌ای نداشت و «لا یجیء غیره» معنا نداشت. ممکن است برخی جزئیات به دست ما نرسیده باشد؛ اما کلیات شریعت به دست ما رسیده است. آن شریعتی که بخواهد به دست ما نرسد چنین درباره‌اش گفته نمی‌شود که «یکتفون به إلی یوم القیامة»، وقتی می‌گوید «الافیه کتاب و سنه» یعنی همین کتاب و سنتی که در دست مردم است. وقتی گفته می‌شود «حلال محمد حلال إلی یوم القیامة» یعنی همین حلالی که امروز دست مردم است. بله؛ ممکن است برخی جزئیات به دست ما نرسیده باشد؛ اما کلیات وجود دارد. خلاصه اینکه مرجعیت دین رسول خدا صلی الله علیه و آله، مرجعیت تا روز قیامت است؛ لذا باید ابلاغ به همه آن تا روز قیامت صورت می‌گرفت. باید به این نکته توجه شود که وقتی می‌فرماید «یکتفون به إلی یوم القیامة»، «لا یكون غیره و لا یجیء غیره» و «حلال محمد حلال إلی یوم القیامة» یعنی ابلاغ آن نیز چنین است. شریعتی که برای همه مردم دنیا است، اگر چنین ابلاغ نشود که به تمام آنها برسد، به این معناست که رسول خدا صلی الله علیه و آله یا تقصیر در ابلاغ کرده است و یا خدای متعال او را تمکین به ابلاغ نکرده است و این معقول نیست.

اشکال یکی از شاگردان: ممکن است ابلاغ شده باشد؛ اما به ما نرسیده باشد. پاسخ استاد: ابلاغ یعنی ایصال. ابلاغ تنها این نیست که فقط بیان کند. کلمه «بلغ» به معنای ایصال است و بیان و اعلان صرف نیست. اصرار قرآن کریم نیز بر تعبیر ابلاغ و بلاغ برای همین است که این ابلاغ، واصل است و الا ابلاغی نخواهد بود. تمام شریعت واصل است و شریعت غیر واصل نداریم. تمام احکام بیان شده است؛ اگر دلیل خاص نداشته باشد، دلیل عام بر آن وجود دارد. «یکتفون به إلی یوم القیامة» یعنی طوری بیان شده است که به مردم برسد. معنای ابلاغ این است. ممکن است از وصول برخی خصوصیات و جزئیات منع شده باشد؛ اما کلیات رسیده است و هر جزئی که نرسیده باشد، تحت یک کلی قرار می‌گیرد که کلی آن رسیده است.

سوال یکی از شاگردان: روایاتی که درباره حضرت حجت وارده شده که «یأتی بدین جدید» آیا دلالت ندارد که برخی از احکام دین بیان نشده است؟

پاسخ استاد: وقتی مطالبی که در طول دوران‌ها بر مردم مخفی ماند و برای مردم تبیین نشد بیان می‌شود، برای آنها جدید خواهد بود. همین مطلبی که الان ما بیان کردیم، جزو مطالب بدیهی قرآن کریم است که حق تشریع مخصوص خداست؛ اما الان برخی از عمامه به سرها نیز می‌گویند دین سیاست ندارد و دین با اقتصاد کاری ندارد. این حرف که گفته شود دین با اقتصاد کاری ندارد یعنی رسول الله آنچه «یکتفون به» باشد را نیاورده است. سیاست و اقتصاد مگر قانون نمی‌خواهد؟ اگر «اتی رسول الله بما یکتفون به»، چطور شما می‌گویید دین با اقتصاد کاری ندارد؟ چطور می‌گویید کاری با مسائل رسانه، آموزش پرورش و دیگر امور ندارد؟ پس «یکتفون به» یعنی چه؟ هنگامی که شما دینی که معرفی می‌کنید دینی است که در همه چیز آن، احتیاج به تقنین دیگران وجود دارد، [اگر دین حقیقی برای مردم بازگو شود، انگار دین جدیدی است]. برخی دین را اینگونه معرفی می‌کنند که دین این است که در مسجد بنشین و نماز بخوانی و تسبیح خدا را بگو و فکر آخرت باش و کاری به مردم نداشته باش! اگر اینطور شد، «یأتی بدین جدید». اسلام، قانون جدیدی برای دنیای امروز است. وقتی ما امروزه می‌گوییم: «نظام اقتصادی اسلام» و «نظام سیاسی اسلام»، این برای جامعه و انسان امروز، دین جدید است. همین اسلام برای کسانی

که «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»^۱ دین جدیدی است. برای کسانی که حکم خدا، قرآن را فراموش کردند، احکام سیاسی و اقتصادی قرآن را کنار گذاشتند، و دین و قرآن را از زندگی جدا کرده و آنها را در مساجد محصور و محبوس کردند، دین اسلام، دین جدیدی خواهد بود. اینکه در روایت آمده «یأتی بکتاب جدید»، آیا به این معناست که حضرت قرآن دیگری می آورد؟ «یأتی بدین جدید» چطور با «حلال محمد...» جمع می شود؟ جدید، یعنی برای مردم جدید است؛ زیرا مردم آنها را ترک کردند؛ لذا روایات می فرماید «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ»^۲، چون اسلام و احکام اسلامی را کنار گذاشتند، اگر کسی بخواهد اینها را برای مردم و جامعه بیان کند، می شود دین جدید. همین قرآن را اگر امروزه با تفسیر درست اهل بیتی برای مردم بیان کنید، می شود کتاب جدید. وقتی امام زمان قرآن و دین را به حقیقت بیان می کند، برای مردمی که از این حقایق دور هستند، می شود دین جدید.

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

۱. خدا را فراموش کردند، و خدا (نیز) آنها را فراموش کرد (، و رحمتش را از آنها قطع نمود). سوره توبه: ۶۷.
 ۲. «...وَإِنَّ الثَّانِي عَشْرَ مِنْ وَلَدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يَرَى وَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَلَا مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْذُنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَيُجَدِّدُ الدِّينَ ...». بحار الأنوار؛ ج ۳۶؛ ص ۲۸۴ و ۲۸۵.